



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۸ آبان ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هفتم

مصادف با: ۱۳ ذی الحجه ۱۴۳۳

موضوع جزئی: اصل اعتبار عدالت و طرق اثبات آن

جلسه: ۲۵

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

در مسئله بیست و هفتم عرض کردیم دو مطلب مورد بحث قرار گرفته است؛ مطلب اول درباره اصل اعتبار عدالت در قاضی و مفتی می‌باشد و مطلب دوم پیرامون طرق ثبوت عدالت است که امام (ره) چهار طریق برای ثبوت عدالت ذکر کردند. مرحوم سید هم به این چهار طریق در ضمن دو مسئله اشاره کرده‌اند (یکی در مسئله چهل و چهارم و دیگری در مسئله بیست و سوم عروۃ) سه طریق در مسئله چهل و چهارم ذکر شده و سه طریق در مسئله بیست و سوم که البته مجموعاً همان چهار طریقی است که امام (ره) به آن اشاره کرده‌اند.

تفاوت کلام امام (ره) و مرحوم سید:

تفاوتی بین نظر امام و نظر مرحوم سید وجود دارد؛ این تفاوت مربوط به حسن ظاهر است:

تفاوت اول: امام (ره) و مرحوم سید ضمن اینکه حسن ظاهر را به عنوان یک طریق برای ثبوت عدالت پذیرفته‌اند اما در اینکه حسن ظاهر یک کاشف حقیقی است یا تعبدی اختلاف دارند مرحوم سید حسن ظاهر را کاشف از عدالت می‌داند ولی نه به عنوان کاشف تعبدی بلکه به عنوان کاشف حقیقی و وجدانی به این معنی که اگر حسن ظاهر مفید علم یا ظن به ملکه عدالت باشد، مثبت عدالت است اما به نظر امام حسن ظاهر کاشف تعبدی است یعنی حتی اگر موجب علم یا ظن به عدالت هم نباشد برای اثبات عدالت کافی می‌باشد لذا امام هم در ذیل مسئله بیست و سوم عروۃ تعلیقه دارند و هم در ذیل مسئله چهل و چهارم عروۃ؛ امام (ره) در ذیل مسئله بیست و سوم می‌فرمایند: «بل الظاهر کون حسن الظاهر کاشفاً تعبدیاً عن العدالة و لایعتبر حصول الظن فضلاً عن العلم» (عبارت مرحوم سید این بود «و تعرف بحسن الظاهر الکاشف عنها علماً أو ظناً») و همچنین در ذیل مسئله بیست و چهارم عروۃ هم می‌فرمایند: «قد مرّ أن حسن الظاهر کاشفٌ عنها ولو مع عدم حصول الظن» پس این تفاوت بین نظر امام و نظر مرحوم سید وجود دارد. (ما تفصیلاً در مورد طریقت حسن ظاهر و اینکه آیا کاشف تعبدی است یا حقیقی به تفصیل بحث خواهیم کرد).

تفاوت دوم: یک تفاوت جزئی عبارتی هم بین عبارت امام و عبارت مرحوم سید وجود دارد؛ تعبیر امام در مسئله بیست و هفتم تحریر این است: «بُعتبر فی المفتی و القاضی العدالة» ولی مرحوم سید تعبیر به «یَجِب فی المفتی و القاضی العدالة» دارند البته

مراد در هر دو عبارت یکی می‌باشد «یَجِب» هم در اینجا به معنای یلزم می‌باشد لکن به نظر می‌رسد تعبیر به «یُعتبر» از تعبیر «یَجِب» اولی باشد.

بررسی مسئله بیست و هفتم:

اصل مسئله دو مطلبی است که در مسئله بیست و هفتم امام فرمودند؛ مسئله بیست و هشتم و بیست و نهم تحریر هم درباره عدالت است؛ در مسئله بیست و هشتم درباره حقیقت عدالت و تعریف عدالت بحث شده و در مسئله بیست و نهم پیرامون زوال عدالت یعنی مجموع مطالبی که در این سه مسئله مورد تعرض واقع شده چهار مطلب است که این چهار مطلب یکی اصل اعتبار عدالت دوم طرق ثبوت عدالت و سوم تعریف عدالت و چهارم اسباب زوال عدالت می‌باشند.

البته از نظر ترتیب باید تعریف عدالت مقدم بر طرق ثبوت عدالت می‌شد اما ما به همین ترتیبی که تحریر آورده است مسائل را دنبال می‌کنیم و البته غیر از چهار مطلب بعضی مطالب دیگر پیرامون مسئله عدالت مطرح خواهیم کرد که مطالب مهمی است چون این مباحث در مواضع مختلف فقه از جمله امام جماعت، شاهد، قاضی، مفتی، بینة و ... مطرح می‌شود.

مطلب اول: اصل اعتبار عدالت

در این مسئله امام فرموده‌اند: عدالت هم در مفتی و هم در قاضی معتبر است بحث از اعتبار عدالت در مفتی و مرجع تقلید سابقاً در مسئله سوم گذشت در مسئله سوم تحریر این شرطیت به تفصیل مورد بحث قرار گرفت مسئله سوم بیان شروط مرجع تقلید بود در آنجا ما گفتیم در این مقام اصل اعتبار عدالت را ثابت می‌کنیم اما حقیقت عدالت و طرق ثبوت عدالت موکول به اینجا شد.

ادله: در اینجا به صورت اجمالی به بحث‌هایی که سابقاً در مورد شرطیت عدالت انجام دادیم اشاره می‌کنیم.

در آن بحث عرض کردیم با مراجعه به ادله جواز تقلید و حجیت فتوای مجتهد معلوم می‌شود آن ادله دلالت بر اعتبار عدالت ندارد (اینکه اصلاً ما باید به چه دلیل تقلید کنیم و اینکه چرا اصلاً فتوای مجتهد برای عامی حجت است) برای جواز تقلید و حجیت فتوای مجتهد به چند دلیل از جمله از آیات و روایات و سیره عقلائیه و عقل تمسک شد؛ آیاتی از قبیل آیه نفر، آیه سؤال و امثال اینها مورد استناد قرار گرفت البته ما در همان مقام هم نسبت به دلالت برخی آیات بر حجیت فتوای مجتهد مناقشات داشتیم و همچنین روایاتی دال بر حجیت فتوای مجتهد بود که برخی از روایات مربوط به باب قضاء بود و بعضی از روایات مثل روایت مذکور در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) «أما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه الى آخر الحديث» این روایات را هم ذکر کردیم.

سیره عقلائیه هم مورد استناد قرار گرفت مبنی بر اینکه سیره و بنای عملی عقلاء در امور مختلف زندگی بر آن است که در اموری که اطلاع ندارند به اهل علم رجوع کنند. (سیره رجوع جاهل به عالم). و همچنین در مورد عقل هم دو تقریر داشتیم که بیان آن در مسئله سوم گذشت.

مجموع آن ادله ثابت کرد فتوای مجتهد برای مقلد حجت است؛ ولی گفتیم باید مشخص شود آیا آن ادله دلالت بر اعتبار عدالت در مرجع تقلید و مجتهد می‌کند یا نه؟

با بررسی آن ادله معلوم شد هیچ کدام دلالت بر اعتبار عدالت ندارد؛ چون ادله‌ی لفظیه مثل آیات و روایت مطلق است و فتوای مجتهد را برای ما حجت می‌کند مطلقاً چه عادل باشد و چه عادل نباشد. سیره عقلائیه هم بر رجوع جاهل به عالم است اعم از اینکه آن عالم عادل باشد یا نباشد بله وثاقت اهل علم لازم است یعنی عالمی که به او رجوع می‌شود باید ثقة باشد اما عدالت از هیچ یک از ادله جواز تقلید استفاده نمی‌شود لذا اطلاقات ادله لفظیه و سیره عقلائیه هیچ کدام دال بر اعتبار عدالت نیست. لکن اشاره شد که باید دید در مقابل اطلاقات ادله جواز تقلید رادع و مقیدی وجود دارد یا ندارد یعنی آیا چیزی هست که آن اطلاقات را تقیید کند؟ یعنی بگویند فتوای مجتهد حجت است این‌کان عادلاً؟ آیا رادعی در مقابل سیره عقلائیه وجود دارد؟ چند دلیل ذکر شد که اینها به عنوان مقید اطلاقات ادله لفظیه جواز تقلید و رادع سیره عقلاء قلمداد شده‌اند:

دلیل اول: اجماع

یکی اجماع بود که اجماع قائم شده بر شرطیت عدالت در مفتی و مرجع تقلید و این اجماع مقید اطلاقات لفظی (آیات و روایات) و رادع سیره عقلاء می‌باشد. علی‌رغم اشکال مرحوم آقای خوئی به این اجماع (که این اجماع مدرکی می‌باشد و نمی‌تواند رادع و مقید باشد) ما این دلیل را پذیرفتیم و گفتیم که این اجماع مدرکی نیست.

دلیل دوم: برخی از آیات

بعضی از آیات که گروهی به استناد آن خواستند عدالت را معتبر بشمارند و این آیات را مقید ادله جواز تقلید قرار دهند از جمله آیه «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ»^۱ یا آیه نبأ که ما دلالت هیچ یک از آیات را نپذیرفتیم و گفتیم که این آیات دلالت بر اعتبار عدالت ندارد لذا مقید ادله حجیت فتوای مجتهد و رادع سیره عقلاء نیست.

دلیل سوم: روایات

چند روایت ذکر کردیم بعضی از روایات را پذیرفتیم و برخی را نپذیرفتیم از جمله روایت معروف «أما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لأمر مولاه» که این روایت محل بحث بود (بعضی اشکالات سندی و دلالتی به این روایت گرفتند و گفتند در انتساب این تفسیر به امام عسکری (ع) تردید و اشکال است و در دلالت آن هم خدشه کردند اما ما نهایتاً این روایت را پذیرفتیم و گفتیم اگرچه این روایت ضعف سندی دارد به جهت احتمال عدم انتساب این تفسیر به امام عسکری (ع) ولی عمل مشهور به آن جابر ضعف سندی این روایت است و از نظر دلالت هم گفتیم که به نظر ما مشکلی ندارد لذا دلالت این روایت را بر اعتبار عدالت را پذیرفتیم.

دلیل چهارم: مذاق شارع یا اولویت قطعیه

این دلیل را مرحوم آقای خوئی به عنوان مذاق شارع بیان کرده‌اند؛ گفتیم آنچه از مذاق شارع استفاده می‌شود این است که شارع راضی نیست مسئله مرجعیت که منصب بسیار مهمی محسوب می‌شود در اختیار کسی قرار بگیرد که عادل نباشد. به این

۱. هود/۱۱۳.

دلیل در مورد بعضی از شروط دیگر در مرجع تقلید هم استناد شد و ما بحث مبسوطی راجع به این مسئله داشتیم. اشکالاتی هم متوجه این دلیل بود که آنها را هم پاسخ دادیم. لکن لعل مرجع و ریشه این دلیل یک اولویت قطعی باشد به این بیان که مرجعیت نسبت به منصب امامت جماعت اهم است و در این مسئله تردیدی نیست که امام جماعت می‌خواهد فقط در مورد نماز امامت و پیشوایی داشته باشد ولی مرجعیت، امامت و پیشوایی نسبت به مسلمین و در مورد همه احکام است. اگر در امامت جماعت عدالت معتبر باشد قطعاً در مرجع تقلید که منصب او اهم از منصب امامت جماعت است باید عدالت معتبر باشد یعنی استفاده می‌کنیم یک اولویت قطعی را از اعتبار عدالت در امام جماعت برای مرجع تقلید تعبیر آقای خوئی این بود که منصب مرجعیت دون منصب ولایت ائمه و فوق منصب امامت است. لذا وقتی که منصب امامت باید در اختیار عادل قرار بگیرد به طریق اولی این منصب باید در اختیار شخص عادل باشد.

پس با توجه به مجموع این ادله یعنی اجماع، روایات و مذاق شارع اعتبار عدالت در مرجع تقلید ثابت می‌شود و این ادله می‌توانند مقید اطلاعات ادله جواز تقلید و رادع سیره عقلاء باشند. پس نتیجه بحث این می‌شود که *يعتبر في المفتی العدالة*.

اعتبار عدالت در قاضی:

در مورد قاضی نیز امام(ره) این شرط را بیان فرموده‌اند؛ بعضی از ادله‌ای که بر اعتبار عدالت در مفتی گفتیم به عینه در مورد قاضی هم جریان دارد از جمله اجماع، اولویت قطعی اینها ادله‌ای است که به استناد آن ما می‌توانیم عدالت را در قاضی معتبر کنیم لکن در خصوص قاضی بعضی ادله دیگر هم وجود دارد از جمله روایات است که روایات متعددی در کتاب القضاء ابواب صفات القاضی وارد شده مبنی بر ضرورت عادل بودن قاضی.

از بعضی از روایات دیگر نیز می‌توانیم عدالت را بالملازمة استفاده کنیم از جمله روایاتی که به قاضی توصیه و دستوراتی داده و خصوصیات را برای قاضی ذکر کرده است مثلاً اینکه قاضی باید به متخاصمین حتی در نگاه کردن علی السویة نظر کند و اینکه در قضاوت نباید به نوعی حمایت و جانب داری از یک طرف خاص بکند؛ این توصیه‌ها و خصوصیات لایتحقق الا بوجود العدالة پس از این روایات بالملازمة عدالت استفاده می‌شود.

نتیجه: پس مجموعاً غیر از آن دو دلیلی که در مفتی بیان کردیم دو دلیل دیگر هم برای اعتبار عدالت در قاضی می‌توان ارائه کرد که هر دو روایات است که یک دسته بالمطابقة دلالت بر اعتبار عدالت می‌کند و دسته دیگر بالملازمة دلالت بر اعتبار عدالت می‌کند. لذا تفصیل این مطلب را به کتاب القضاء واگذار می‌کنیم.

اجمالاً محصل بحث در مطلب اول مسئله بیست و هفتم این شد که عدالت هم در مفتی و هم در قاضی معتبر است؛ مستند و دلیل این فتوی هم اجمالاً بیان شد.

بحث جلسه آینده: بحث در بررسی و بیان مطلب دوم از مسئله بیست و هفتم یعنی طرق ثبوت عدالت خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»